



«... به واقع اثری به این متانت و خوش خوانی در زمینه قصه‌های قرآن
یا داستان پیامبران، در ادب امروز ما کمیاب است.»
دکتر بهاء‌الدین خرمشاهی

«... شفیع‌ی در این اثر با چیرگی و مهارت و با رعایت امانت بسیار، موفق
بوده است...»
حجت الاسلام دکتر حسین محمدیان

فراق
فصل
راه و چاه

شهرام شفیعی

سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور: شفیعی، شهرام، ۱۳۴۹ -
راه و چاه قصه‌های قرآنی / نویسنده شهرام شفیعی؛ تصویرگران حمیدرضا رشیدیان...
[و دیگران].
تهران: طلالی، ۱۳۹۳.
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص: مصور(رنگی).
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۲۹-۴۹-۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: تصویرگران حمیدرضا رشیدیان، فاطمه رادپور، حسن عامه‌کن، پیمان رحیمی‌زاده، میترا عبداللّهی، هدا حدادی، منصوره محمدی...
موضوع: قرآن -- قصه‌ها
موضوع: پیامبران -- سرگذشتها
شناسه افزوده: رشیدیان، حمیدرضا، ۱۳۴۶ - ، تصویرگر
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ز ۷۲۲ BPAH
رده‌بندی دیویی: ۳۹۷/۱۵۶
شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۰۴۳۸۱



نشر طلالی

نویسنده: شهرام شفیعی

با پی‌گفتار دکتر بهاء‌الدین خرمشاهی و دکتر محی‌الدین بهرام محمدیان

تصویرگران: حمیدرضا رشیدیان، فاطمه رادپور، حسن عامه‌کن، پیمان

رحیمی‌زاده، میترا عبداللّهی، هدا حدادی، منصوره محمدی، زهرا هاشمی‌پور،

امیر نساجی، فاطمه ملکی‌جو، هاجر سلیمی‌نمین، سحر خراسانی، زهره سینایی،

سحر عجمی، حسام‌الدین طباطبایی، سماته شریفی

مدیر هنری: کاظم طلالی

طراحی نام کتاب: مسعود نجابتی

ناظر تصویرگری: غلامعلی مکتبی

صفحه آرا: حامد جابرها

چاپ: پنج رنگ

لیتوگرافی: دریا

صحافی: ایران هنر

تعداد: ۵۰۵ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۲۹-۴۹-۲

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

www.talaei.ir nashre.talaei@gmail.com

تهران، خیابان طالقانی، خیابان سرپرست جنوبی، انتهای بن بست پارس، شماره ۱۱، واحد ۲

تلفن: ۶۶۴۸۳۰۶۶ - ۶۶۴۱۵۲۳۳ - ۶۶۴۱۹۱۶۴۱۹ تلفن همراه: ۰۹۱۲۶۰

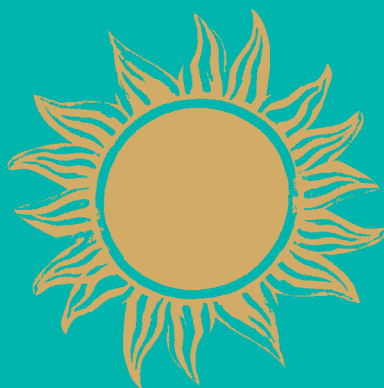
همه حقوق چاپ و نشر کتاب «قصه‌های قرآنی (راه و چاه)» برای نشر طلالی محفوظ است.

هرگونه بهره‌برداری از این اثر به اجازه کتبی ناشر نیاز دارد.



آفرینش

در آن هنگام، جز دودی
در میان نبود. و خدا گفت: ای زمین و
آسمان، بیرون بیایید... چه با میل و رغبت، چه از روی
ناچاری.  گفتند: به فرمان خداوند خود آمدیم. مانند هر
آن که با میل و رغبت آید. چنین بود. پس خداوند، زمین را آفرید. و
هرچه را که در آن هست آفرید. آن گاه به آسمان پرداخت. و خواست که
آسمان، از همه چیز بلندتر باشد. و سقفی بر فراز هر چیز باشد. و هیچ سری
به آن سقف نرسد. پس هر هفت آسمان را برافراشت. بی ستونی که با چشم‌ها
دیده شود.  و هر آسمان را کاری داد. تا روزی که انسان به بعضی از آن
کارها آگاه شود. و آسمان پایین را با ستارگان زینت داد. و پیش از آن، آسمان،
جز دودی نبود. و آفرینش زمین و آسمان‌ها، در شش روز بود. و خداوند
است که از طول آن روزها، آگاه است. و او از هر چیز دیگر آگاه است.
و عاقبت هر کار را می‌داند. و مغز هر میوه‌ای را نیک می‌بیند. و
کلیدهای آسمان‌ها و زمین، از اوست. باشد که عاقلان پند
گیرند.  پس زمین و آسمان‌ها، از نیستی به
هستی آمدند. تا موجودات،





خداوند را ببینند. و
خداوند، خورشید را چراغ زمین کرد. و
تخت پادشاهی خداوند، بی انتها باشد. و پایه هایش
در زمین و آسمان هاست... و هر چه در زمین و آسمان است،
خدا را به پاکی اش می ستاید. ☀ آن گاه خداوند آب را از آسمان،
به اندازه فرستاد. و آب را در دریاها جایی نیکو داد. و از آن آب، باغ های
خرما و انگور را رویانید. و درخت زیتون را که روغنش غذا و درمان است.
☀ و خداوند هر جنبه های را از آب آفرید. پس بر زمین حرکت کردند. بعضی
بر شکم خزیدند. و بعضی، بر دو یا چهار پا، رفتند. و برای هر چیز، جفتی آفرید.
☀ و خداوند آفریننده هر چیز است که بخواهد. و از آن آب، علف خوش بوی
را رویانید. و آن علف غذای چارپایان شد. تا شیر از پستان هایشان بجوشد. و
ران هایشان از گوشت خوردنی، سنگین شود. و خداوند هر چیز را اندازه ای
داد. و آن، بهترین اندازه ها بود. و خداوند دریاها را آفرید. تا کشتی ها
بر آن بگذرند. و پشم و روغن و کتیرا را به سرزمین های دور
برَکند. و خداوند انسان را از یک تن آفرید. و آن یک تن را
که آدم نام داشت، از خاک آفرید.



☀ و از آن یک

تن، همسرش را آفرید. و دیگران را از
لخته خونی آفرید. در تاریکی شکم مادرانشان.
☀ و نسل آدم را در زمین، خانه داد. و قامتشان
راست کرد. و آنان را گوش و چشم و زبان آفرید. تا آن گاه
که روز قیامت فرا رسد. و هر کس سزای کارهای خود ببیند. پس
هرگز زنی بی خواست خداوند، فرزندی در شکم نخواهد داشت. و
این بر خداوند آسان است. ☀ و خداوند شب را برای انسان، مانند
بستر خوابی گسترد. و شب را جایگاه آرامیدن و سکوت کرد. و ماه را
روشنی بخش شب گردانید. و ماه را از قرص کامل تا هلالی باریک،
دیگرگون کرد. تا آن زمان که مانند برگ خشکیده نخل، نازک
شود. ☀ و چشم‌های انسان را با هوای صبح، روشنی داد.
تا بر زمین پهناور، تخم بکارد. و آب شیرین را از زمینِ
شور بیرون آورد. زیرا پروردگار جهان
مهربان است.

آدم و حوا

خدا خواست تا آدم را خلق کند. پس به فرشتگان گفت: به زودی موجود تازه‌ای می‌آفرینم. او در زمین، جانشین من خواهد بود. فرشتگان گفتند: ما می‌هراسیم... از آن که او ظالم باشد. و آستینش با خون دیگران سرخ شود. و چشمه‌های آب را از سنگ پر کند. و تاریکی را به جای نور دوست بدارد... خدایا، ما فرمان تو را می‌شنویم. و جز اجرای امر تو، کاری نداریم. آیا ما لحظه‌ای از عبادت تو غافل بوده‌ایم؟ خداوند گفت: من همه چیزهایی را که بر شما پوشیده است، می‌دانم. هزاران هزار فرشته، سرهایشان را مانند برگ‌های درختان، حرکت دادند. تمام موجودات در اطاعت خداوند بودند. پس خدا انسان را از گل خشک آفرید. و گفت: من آفریننده آدم خاکی‌ام. انسان خاکی، بی‌جان بر زمین افتاده بود. خدا از روح خود در او دمید. پس با صدای عطسه آدم، همه دانستند که او زندگی یافته است. - اکنون باید همه فرشتگان بر آدم سجده کنند. زیرا او بهترین آفریده من است. این سخن خدا بود. و همه فرشتگان بر آفریده خاکی سجده کردند. اما شیطان، همان بود که گردن راست گرفت. و از غرور، به بالا نگاه کرد. گویی که هرگز فرمان خدا را نشنیده باشد. - ای شیطان، سنگ‌ها و بادهای فرمان مرا می‌شنوند. و ابرها گوش به فرمان منند. تو امروز امر خدا را نشنیدی. و در برابر آن، سر بگرداندی... چه شد که تصمیم خود



را برداشتی و فرمان خدا را فرو گذاشتی؟  این سخن خدا بود. پس شیطان گفت: من از آتشم و آدم از خاک... خاک، همیشه زیر پاست. و آتش همواره بالا می‌رود. پس چرا خاک بهتر از آتش باشد؟... و من هرگز بر آدم خاکی سجده نمی‌کنم.  شیطان سال‌ها خدای را عبادت کرده بود. اما در آن روز، ناگهان همه مقامش ناپدید شد. مانند تکه‌ای از پنبه که به دریا افتد.  پس خدا مقام ابلیس را گرفت و گفت که او از رانده‌شدگان است. به راستی که این، بیرون‌شدنی سخت بود.  شیطان گفت: امروز، روز جان گرفتن خاک است. اما انسان‌ها، بار دیگر به خاک خاموش باز می‌گردند. در قیامت، تو دوباره به خاکیان، جان خواهی داد. من تا آن روز، از تو مهلت می‌خواهم.  و خدا، تا روز قیامت به او مهلت داد. تا لحظه‌ای معلوم که کسی جز خدا نمی‌داند.  شیطان مانند آتشفشان غرید. در آسمان چرخ می‌زد و لرزید. چون از رانده‌شدگان بود. سپس شاد شد و خندید. چون فرصت یافت تا از آدم خاکی انتقام گیرد.  - قسم به بزرگی تو، که کار من گمراه کردن خواهد بود. مانند تاریکی... و آرزویم ویران کردن خواهد بود. مانند توفان... از امروز انسان را به سوی خود می‌کشم. تا روزی که در آتش بسوزد. از امروز از چپ و راست، او را به سوی خود می‌خوانم. دوست دارم تا آدمیان با تیغ‌ها خون بریزند. نه این که نانی ببرند و در سفره همسایه گذارند.  و خدا گفت که بندگان راستین من، هرگز دوست تو نمی‌شوند... از کاسه‌ای که تو آب می‌نوشی، نمی‌نوشند. از پارچه‌ای که تو لباس می‌دوزی، نمی‌دوزند. و کفش‌هایی را که تو جفت کرده باشی، به پا نخواهند کرد.  و خدا گفت که عاقبت، شیطان و همه بدکاران در جهنم خواهند بود. به راستی که جهنم بدترین منزل هاست. و هر چه خدا وعده دهد، مانند خورشید، با چشم‌ها

دیده خواهد شد. 🌳 آدم تنها بود. خدا «حوّا» را از همان گل آفرید. و او را همسر آدم کرد. پس به آن‌ها خانه‌ای بهشتی داد. تا زن و شوهر به یک دیوار تکیه دهند. و لب‌هایشان نام یکدیگر را بگویند. و هر صبح، چشم‌هایشان به دیدن یکدیگر روشن شود. 🌳 آدم و حوّا در بهشت خانه کردند. خدا به آن‌ها سفره‌ای داد که هرگز از غذا خالی نبود. نشان همیشه گرم و آبشان همیشه سرد بود. و لباس‌هایشان، نوازش‌دهنده تن بود. 🌳 پیش از آن، خداوند با آدم پیمانی بست. و خدا گفت که بدترین فراموشی‌ها، از یاد بردن پیمان من است. 🌳 ای آدم، در میان بهشت، درخت بزرگی هست که میوه‌های رنگین و شیرین دارد. در اینجا، هرچه می‌خواهید بخورید. اما برای خوردن میوه‌های آن درخت، دست دراز نکنید. آن میوه، ممنوع است. و این سخن پروردگار شما با شماست. کار من این بود که بهشت را به شما دهم. کار شما این است که بهشت را برای خود نگه دارید. پس پیمانتان را با خدا محکم کنید. 🌳 روزها گذشت. تا روزی که شیطان خود را به شکل پیرمردی مهربان درآورد. آن‌گاه عصا در دست، با قدم‌های کوتاه به خانه آدم و حوّا رفت. پس گفت: ای آدم، اینجا کار و بار تو چگونه است؟ 🌳 آدم به شکر خدا، دست به آسمان برد. پس گفت: اینجا سایه خنکی داریم و بوی خوش نانی و صدای خنده‌ای. این‌ها هدیه خدا به ماست. و ایمان، مثل چراغی در خانه ما روشن است. 🌳 شیطان پرسید: آیا شما تاکنون از میوه رنگین و شیرین درخت جاودانگی خورده‌اید؟ 🌳 حوّا گفت: به خدا قسم، که از آن نخورده‌ایم. 🌳 پس این صدای خنده‌تان برای چیست؟ 🌳 شیطان چنین گفت و گریه سر داد. اشک، چنان ریخت که ریش سفیدش را تر کرد. و شانه‌هایش سخت تکان می‌خورد. 🌳 - چه شده است که چنین اشک می‌ریزی



